

بازمهمان شقایق شده شمسال دگر



ما شاید هنوز در خوابی از جنس پیشا دونکیشوتی، رویا ها را برای تداوم کابوسهای تازه و سالهای نوین ذخیره میکنیم، و یا شاید از درون لاک ها و کابوس ها به نیابت دونکیشوتی از سلاله یابوسواران دیجیتالی، خویشتن را بروی راز و رمز نقاشی های آب شده، لحظه وار افراشته ایم.

ما شاید واژه هایی باشیم برای مصرف شدن مجدد در شمس النهار، شاید مقولاتی باشیم برای خط خوردن مجدد در خطوط سراج الاخبار؛

شاید مصرعی طنز آمیزی باشیم در حدیقه یا هفت پیکر، مرثیه ای باشیم در ایلپاد یا هملت؛

ما شاید در آگاهی لحظه و سال مستقر نیستیم، بل این سال است که در بیگانگی ما پیوسته جاریست. ما سال را نمیکاویم بل سال است که ما را میکاود

شاید صدایی باشیم در حنجره سیمرغ، سیمرغی که سالهاست خود را از قاف و البرز ناپدید ساخته است، شاید لحنی باشیم در منقار ققنوس، ققنوسی که سالهاست خود را در آتش بی برگشت آتش زده است.

از اینروست که سال ما تداوم سال های شقایقی و باروتی است، سالی است پر از گرسنگی و زهستان، خالی از فواره و بهاران.

صدا هایت را دوباره پرسى كن

زبان‌ت را در متن‌های مؤلد و پر لحن، بجوشان

نق‌بی بزنی بخویش

از خود به خویش گذر کن

بال سیم‌رغ را در کوچه‌های خاموشی و خفاشی آتش زن

منقار ققنوس را

پیش از سلام به گلهای خشخاش

سمبول زیبایی و صداقت و تفاوت کن

چرا نشسته‌ای؟ شاید فکر میکنی که برای دوباره ایستادن، به چیزهای بیرونی منجمله عصای کلاسیک
یا پسا مدرن ضرورت داری؟ نه! برخیز که خودت بهترین متکای درونی خویشتن خویش هستی،

بر پهنای خشک خاکستر

بخوان

بیاد بیاور

ترانه سبز نیلوفر



زندگی